

کتاب الشهادات

القول فی صفات الشهود

و هی أمور: الأول - البلوغ، فلا اعتبار بشهادة الصبی غیر الممیز مطلقاً و لا بشهادة الممیز فی غیر القتل و الجرح، و لا بشهادته فیهما إذا لم يبلغ العشر، و أما لو بلغ عשרاً و شهد بالجراح و القتل ففیه تردد، نعم لا إشکال فی عدم اعتبار شهادة الصبیة مطلقاً.

صفات شهود

و آن‌ها چند امر است:

اول: بلوغ؛ پس شهادت پسر بچه غیر ممیز مطلقاً و همچنین شهادت پسر بچه ممیز در غیر قتل و جرح و همچنین شهادت او در آن‌ها در صورتی که به ده سال نرسد، اعتبار ندارد. و اما اگر به سن ده سال برسد و به جرح و قتل شهادت بدهد، در آن تردد است. ولی اشکالی در عدم اعتبار شهادت دختر بچه مطلقاً نیست.

الثانی - العقل، فلا تقبل شهادة المجنون حتی الأدواری منه حال جنونه و أما حال عقله و سلامته فتقبل منه إذا علم الحاکم بالإبتلاء و الامتحان حضور ذهنه و کمال فطنته، و إلا لم تقبل، و يلحق به فی عدم القبول من غلب علیه السهو أو النسيان أو الغفلة أو كان به البله، و فی مثل ذلك يجب الإستظهار على الحاکم حتی یستثبت ما یشهدون به، فاللازم الإعراض عن شهادتهم إلا فی الأمور الجلیة التي یعلم بعدم سهوهم و نسيانهم و غلطهم فی التحمل و النقل.

دوم: عقل؛ پس شهادت دیوانه، حتی دیوانه ادواری، در حال دیوانگی قبول نمی‌شود. و اما در حال عقل و سلامت از او قبول می‌شود در صورتی که حاکم از راه آزمایش و امتحان به حضور ذهن و کمال هوش او علم پیدا کند و گرنه قبول نمی‌شود. و کسی که سهو یا نسیان یا غفلت بر او غالب است یا دارای بلاهت (کودن) است، در عدم قبول شهادتش، به دیوانه ملحق می‌باشد. و در مثل این، بر حاکم واجب است که استظهار (محکم کاری) نماید تا ثبوت آنچه را که آن‌ها به آن شهادت داده اند روشن شود؛ پس لازم است که از شهادت آن‌ها اعراض شود مگر در امور واضحی که می‌داند آن‌ها در تحمل و نقل آن‌ها سهو و فراموشی و اشتباه نکرده اند.

الثالث - الايمان، فلا تقبل شهادة غیر المؤمن فضلاً عن غیر المسلم مطلقاً على مؤمن أو غیره أو لهما، نعم تقبل شهادة الذمی العدل فی دینه فی الوصیة بالمال إذا لم یوجد من عدول المسلمين من یشهد بها، و لا یعتبر کون الموصی فی غربة، فلو کان فی وطنه و لم یوجد عدول المسلمين تقبل شهادة الذمی فیها، و لا یلحق بالذمی الفاسق من أهل الايمان، و هل یلحق به المسلم غیر المؤمن إذا کان عدلاً فی مذهبه؟ لا یبعد ذلك، و تقبل شهادة المؤمن الجامع للشرائط على جميع الناس من جميع الملل، و لا تقبل شهادة الحربی مطلقاً، و هل تقبل شهادة کل مله على ملتهم؟ به روایة، و عمل بها الشیخ قدس سره.

سوم: ایمان؛ پس شهادت غیر مؤمن - تا چه رسد به غیر مسلمان - مطلقاً بر علیه مؤمن یا غیر او یا به نفع آن‌ها قبول نمی‌شود. البته شهادت ذمی که در دینش عادل است در وصیت مالی، در صورتی که مسلمان عادل نباشد که به آن شهادت دهد، قبول می‌شود و معتبر نیست که موصی در غربت باشد؛ پس اگر در وطنش باشد و مسلمان عادل پیدا نشود شهادت ذمی در آن وصیت قبول می‌شود. و فاسق از اهل ایمان به ذمی ملحق نمی‌شود. و آیا مسلمان غیر مؤمن در صورتی که در مذهبش عادل باشد به او ملحق می‌شود؟ این بعید نیست. و شهادت مؤمن جامع شرایط بر تمام مردم، از همه ملل قبول می‌شود. و شهادت حربی مطلقاً قبول نمی‌شود. و آیا شهادت هر ملتی بر ملتشان قبول می‌شود؟ روایتی در آن هست و شیخ قدس سره به آن عمل نموده است.

الرابع - العدالة، و هی الملكة الرادعة عن معصية الله تعالى، فلا تقبل شهادة الفاسق، و هو المرتكب للكبيرة أو المصّر على الصغيرة، بل المرتكب للصغيرة على الأحوط إن لم يكن الأقوي، فلا تقبل شهادة مرتكب الصغيرة إلا مع التوبة و ظهور العدالة

مسألة ۱ - لا تقبل شهادة كل مخالف في شيء من أصول العقائد، بل لا تقبل شهادة من أنكر ضرورياً من الإسلام، كمن أنكر الصلاة أو الحج أو نحوهما و إن قلنا بعدم كفره إن كان لشبهة، و تقبل شهادة المخالف في الفروع و إن خالف الإجماع لشبهة.

چهارم: عدالت؛ و آن ملکه ای است که از معصیت خدای متعال باز می‌دارد. بنا بر این شهادت فاسق - و او کسی است که مرتکب گناه کبیره می‌شود یا بر گناه صغیره اصرار می‌ورزد - بلکه مرتکب گناه صغیره هم، بنابر احوط (وجوبی) اگر اقوی نباشد، قبول نیست. بنا بر این، شهادت مرتکب گناه صغیره قبول نمی‌شود مگر با توبه و ظهور عدالت.

مسألة ۱ - شهادت هر کسی که در چیزی از اصول عقاید مخالف است قبول نمی‌شود. بلکه شهادت کسی که منکر ضروری اسلام شود، قبول نمی‌باشد - مانند کسی که نماز یا حج یا مانند این‌ها را انکار نماید - اگرچه بگوییم در صورتی که از روی شبهه باشد کافر نمی‌شود. و شهادت کسی که مخالف در فروع دارد قبول می‌باشد اگرچه از روی شبهه، مخالف اجماع باشد.

مسألة ۲ - لا تقبل شهادة القاذف مع عدم اللعان أو البينة أو إقرار المذوف إلا إذا تاب، و حد توبته أن يكذب نفسه عند من قذف عنده أو عند جمع من المسلمين أو عندهما، و إن كان صادقاً واقعاً يورّي في تكذيبه نفسه، فإذا كذب نفسه و تاب تقبل شهادته إذا صلح.

مسألة ۲ - شهادت قاذف، در صورتی که لعان یا بینه یا اقرار مقذوف هیچ کدام نباشد، قبول نیست، مگر در صورتی که توبه نماید، و حد توبه اش این است که نزد کسی که نزد او قذف نموده یا نزد گروهی از مسلمین یا نزد هر دوی آن‌ها خودش را تکذیب نماید. و اگر در واقع صادق باشد باید در تکذیب خودش، توبه نماید؛ پس اگر خود را تکذیب کرد و توبه نمود در صورتی که صلاحیت پیدا کند شهادتش قبول است.

مسألة ۳ - اتخاذ الحمام للأنس و إنفاذ الكتب و الإستفراخ و التطبير و اللعب ليس بحرام، نعم اللعب بها مكروه، فتقبل شهادة المتخذ و اللاعب بها، و أما اللعب بالرهان فهو قمار حرام لا تقبل شهادة من فعل ذلك.

مسأله ۳ - نگهداشتن کبوتر جهت انس و رساندن نامه‌ها و جوجه کشی و پراندن به هوا و بازی حرام نیست. البته بازی با آن‌ها مکروه است؛ پس شهادت کسی که آن‌ها را نگهداشته و با آن‌ها بازی می‌کند، قبول است. و اما بازی با شرط بندی، قمار و حرام است و شهادت کسی که چنین کند قبول نمی‌باشد.

مسأله ۴ - لا ترد شهادة أرباب الصنائع المكروهة، كبيع الصرف و بيع الأكفان و صنعة الحجامه و الحياكة و نحوها، و لا شهادة ذوي العاهات الخبيثة كالأجذم و الأبرص.

مسأله ۴ - شهادت صاحبان شغل‌های مکروه مانند بیع صرف و بیع کفن و کار حجامت و بافندگی و مانند این‌ها و همچنین شهادت صاحبان بیماری‌های تنفرآور، مانند کسانی که جذام و برص دارند رد نمی‌شود.

الخامس - طيب المولد، فلا تقبل شهادة ولد الزنا و إن أظهر الإسلام و كان عادلاً، و هل تقبل شهادته في الأشياء اليسيرة؟ قيل: نعم، و الأثبه لا، و أما لو جهلت حاله فان كان ملحقاً بفراش تقبل شهادته و إن أنالته الألسن، و إن جهلت مطلقاً و لم يعلم له فراش ففي قبولها إشكال.

پنجم: پاکی ولادت؛ بنا بر این، شهادت ولد الزنا، اگرچه اظهار اسلام نماید و عادل باشد قبول نیست. و آیا شهادت او در چیزهای کوچک قبول می‌شود؟ بعضی گفته اند: بلی، ولی اشبه عدم قبول است. و اما اگر حال او مجهول باشد پس اگر به فراشی ملحق باشد شهادتش قبول است اگرچه زبان‌ها به او نسبتی داده باشند. و اگر حالش مطلقاً مجهول باشد و فراشی برای او معلوم نباشد در قبول شهادتش اشکال است.

السادس - ارتفاع التهمة لا مطلقاً بل الحاصلة من أسباب خاصة، و هي أمور:

ششم: بر کنار بودن از تهمت؛ البته نه هر تهمتی، بلکه تهمتی که از اسباب خاصی حاصل می‌شود؛ و آن‌ها چند امر است:

منها - أن يجزّ بشهادته نفعاً له عيناً أو منفعةً أو حقاً كالشريك فيما هو شريك فيه، و أما في غيره فتقبل شهادته، و صاحب الدين إذا شهد للمحجور عليه بمال يتعلق دينه به، بخلاف غير المحجور عليه، و بخلاف مال لم يتعلق بحره به، و الوصى و الوكيل إذا كان لهما زيادة أجر بزيادة المال، بل و كذا فيما كان لهما الولاية عليه و كانا مدعين بحق ولايتهما، و أما عدم القبول مطلقاً منهما ففيه تأمل، و كشهادة الشريك لبيع الشقص الذي فيه له الشفعة، إلى غير ذلك من موارد جر النفع.

از جمله آن‌ها: با شهادتش، نفعی را به سوی خود جلب نماید؛ عین باشد یا منفعت یا حق مانند شهادت شریک در آنچه که او در آن شریک است و اما در غیر آن، شهادتش قبول است. و مانند صاحب دین، در صورتی که برای محجور علیه به مالی که دین او تعلق به آن دارد شهادت دهد، به خلاف غیر محجور علیه و به خلاف مالی که حجر او به آن تعلق نگرفته است. و مانند وصی و وکیل در صورتی که برای آن‌ها با زیاد بودن مال، مزد زیادتری باشد. بلکه و همچنین است در جایی که آن‌ها بر آن ولایت دارند و به واسطه حق ولایتشان، مدعی می‌باشند و اما عدم قبول

شهادت آن‌ها به طور مطلق در آن تأمل است. و مانند شهادت شریک به فروش سهمی که او در آن دارای شفعه می‌باشد. و غیر این‌ها از مواردی که جلب منفعتی در آن است.

و منها - إذا دفع بشهادته ضرراً عنه، كشهادة العاقله بجرح شهود الجنایه خطأ، و شهادة الوكيل و الوصى بجرح الشهود على الموكل و الموصى فى مثل الموردین المتقدمین.

و از جمله آن‌ها: با شهادتش ضرری از خودش دفع شود، مانند شهادت عاقله به جرح شهود جنایت خطایی؛ و شهادت وکیل و وصی به جرح شهود بر موکل و موصی در مثل دو مورد گذشته.

و منها - أن يشهد ذو العداوة الدنيوية على عدوه، و تقبل شهادته له إذا لم تستلزم العداوة الفسق، و أما ذو العداوة الدينية فلا تردّ شهادته له أو عليه حتى إذا أبغضه لفسقه و اختصمه لذلك.

و منها - السؤال بكفه، و المراد منه من يكون سائلاً فى السوق و أبواب الدور و كان السؤال حرفه و ديدناً له، و أما السؤال أحياناً عند الحاجة فلا يمنع من قبول شهادته.

و از جمله آن‌ها: صاحب عداوت دنیوی بر علیه دشمنش شهادت دهد، ولی شهادتش به نفع او - در صورتی که عداوتش مستلزم فسق نباشد - قبول است. و اما شهادت صاحب عداوت دینی به نفع یا علیه دشمنش رد نمی‌شود، حتی اگر به خاطر فسق او، با او بغض ورزد و با او دشمنی نماید.

و از جمله آن‌ها: سؤال نمودن به کف (دست) است؛ و مقصود از آن کسی است که در بازار و درب خانه‌ها گدایی می‌کند و این گدایی حرفه و روش او است. و اما سؤال - احياناً - در وقت احتیاج مانع قبول شهادتش نمی‌شود.

و منها - التبرع بالشهادة فى حقوق الناس، فإنه يمنع عن القبول فى قول معروف، و فيه تردد، و أما فى حقوق الله كشرب الخمر و الزنا و للمصالح العامة فالأشبه القبول.

و از جمله آن‌ها: تبرّع به شهادت در حقوق الناس است؛ زیرا این شهادت بنابر قول معروف، از قبول جلوگیری می‌کند و در آن تردد است. و اما در حقوق الله مانند شرب خمر و زنا و برای مصالح عمومی، اشبه قبول آن است.

مسألة ۵ - النسب لا يمنع عن قبول الشهادة، كالأب لولده و عليه، و الولد لوالده، و الأخ لأخيه و عليه، و سائر الأقرباء بعضها لبعض و عليه، و هل تقبل شهادة الولد على والده؟

فيه تردد، و كذا تقبل شهادة الزوج لزوجتها و عليها و شهادة الزوجة لزوجها و عليه، و لا يعتبر فى شهادة الزوج الضميمة، و فى اعتبارها فى الزوجة وجه، و الأوجه عدمه، و تظهر الفائدة فيما إذا شهدت لزوجها فى الوصية، فعلى القول بالاعتبار لا تثبت، و على عدمه يثبت الربح.

مسألة ۵ - نسب، مانع قبول شهادت نمی‌باشد، مانند پدر به نفع فرزندش و علیه او و فرزند به نفع پدرش و برادر به نفع برادرش و علیه او و بقیه نزدیکان بعضی به نفع بعضی و علیه او. و آیا شهادت فرزند علیه پدرش قبول است؟ در آن

تردد است. و همچنین شهادت زوج به نفع زوجه اش و علیه او و شهادت زوجه به نفع زوجش و علیه او قبول است. و در شهادت زوج، بودن ضمیمه معتبر نیست، ولی در اعتبار ضمیمه در زوجه وجهی است و اوجه عدم اعتبار است. و فایده اش در جایی ظاهر می شود که زوجه برای زوجش در وصیت شهادت بدهد؛ پس بنابر قول به اعتبار بودن ضمیمه، وصیت ثابت نمی شود و بنابر قول به عدم اعتبار ضمیمه، یک چهارم ثابت می شود.

مسأله ۶- تقبل شهادة الصديق على صديقه و كذا له، و إن كانت الصداقة بينهما أكيدة و المودة شديدة، و تقبل شهادة الضيف و إن كان له ميل إلى المشهود له، و هل تقبل شهادة الأجیر لمن آجره؟ قولان أقربهما المنع، و لو تحمل حال الإجارة و أداها بعدها تقبل.

مسأله ۷- شهادت دوست بر علیه دوستش قبول است و همچنین به نفع دوستش، اگرچه بین آنها دوستی محکم و مودت شدیدی باشد. و شهادت میهمان - اگرچه میل به مشهود له داشته باشد - قبول است. و آیا شهادت اجیر برای کسی که او را اجیر نموده است قبول است؟ دو قول است، که اقرب آنها عدم قبول آن است. و اگر در حال اجاره تحمل نماید و بعد از اجاره آن را ادا نماید قبول می شود.

مسأله ۸- من لا يجوز شهادته لصغر أو فسق أو كفر إذا عرف شيئاً في تلك الحال ثم زال المانع و استكمل الشروط فأقام تلك الشهادة تقبل، و كذا لو أقامها في حال المانع فردت ثم أعادها بعد زواله، من غير فرق بين الفسق و الكفر الظاهرين و غيرهما.

مسأله ۹- کسی که شهادتش به جهت صغیر بودن یا فسق یا کفر قبول نیست، در صورتی که چیزی را در آن حال بداند، سپس مانع از بین برود و شروط شهادت کامل گردد آنگاه آن شهادت را اقامه نماید قبول می شود. و همچنین است اگر شهادت را در حال بودن مانع اقامه نماید، پس رد شود سپس بعد از زوال مانع، آن را اعاده نماید. و (در مانع) بین فسق و کفر که ظاهر هستند و غیر آنها فرقی نیست.

مسأله ۱۰- إذا سمع الإقرار مثلاً صار شاهداً و إن لم يستدعه المشهود له أو عليه، فلا يتوقف كونه شاهداً على الإشهاد و الاستدعاء، فحينئذ إن لم يتوقف أخذ الحق على شهادته فهو بالخيار بين الشهادة و السكوت، و إن توقف وجبت عليه الشهادة بالحق، و كذا لو سمع اثنين يوقعان عقداً كالبيع و نحوه أو شاهد غصباً أو جنایة، و لو قال له الغريمان أو أحدهما: لا تشهد علينا فسمع ما يوجب حكماً ففي جميع تلك الموارد يصير شاهداً.

مسأله ۱۱- اگر مثلاً اقرار را بشنود، شاهد می شود، اگرچه مشهود له یا مشهود علیه، از او تقاضا ننماید؛ پس شاهد بودن او، بر اَشهاد (شاهد قرار دادن) و تقاضا، توقف ندارد. بنا بر این، در این صورت اگر گرفتن حق، بر شهادت او متوقف نباشد بین شهادت و سکوت، مخیر است و اگر متوقف بر آن باشد شهادت به حق بر او واجب است. و همچنین است اگر بشنود که دو نفر عقدی مانند بیع و مثل آن را واقع می سازند، یا غصب یا جنایتی را مشاهده نماید. و اگر هر دو غریم یا یکی از آنها به او بگویند: شاهد بر ما نباش، پس چیزی را بشنود که موجب حکم باشد پس در همه این موارد شاهد می شود.

مسأله ۹- المشهور بالفسق إن تاب لتقبل شهادته لا تقبل حتى يستبان منه الإستمرار على الصلاح و حصول الملكة الرادعة، و كذا الحال فى كل مرتكب للكبيرة بل الصغيرة، فميزان قبول الشهادة هو العدالة المحرزة بظهور الصلاح، فان تاب و ظهر منه الصلاح يحكم بعدالته و تقبل شهادته

مسأله ۹ - کسی که مشهور به فسق است اگر برای این که شهادتش قبول شود توبه نماید، شهادتش قبول نمی شود تا این که معلوم شود که او استمرار بر صلاح دارد و ملکه ای که از گناه باز می دارد تحقق یافته. و همچنین است حال در هر مرتکب کبیره، بلکه صغیره. پس معیار قبول شهادت، عدالت است که به واسطه ظهور صلاح، احراز شده است؛ پس اگر توبه کند و از او صلاح ظاهر شود حکم به عدالت او می شود و شهادتش قبول می گردد.

القول فيما به يصير الشاهد شاهداً

آنچه که به آن، شاهد، شاهد می شود

مسأله ۱۰- الضابط فى ذلك العلم القطعى و اليقين، فهل يجب أن يكون العلم مستنداً إلى الحواس الظاهرة فيما يمكن كالبصر فى المبصرات و السمع فى المسموعات و الذوق فى المذوقات و هكذا، فإذا حصل العلم القطعى بشيء من غير المبادئ الحسية حتى فى المبصرات من السماع المفيد للعلم القطعى لم يجز الشهادة أم يكفى العلم القطعى بأي سبب كالعلم الحاصل من التواتر و الإشتهار؟ وجهان، الأشبه الثانى، نعم يشكل جواز الشهادة فيما إذا حصل العلم من الأمور غير العادية كالجفر و الرمل و إن كان حجة للعالم.

مسأله ۱ - ملاک در آن، علم قطعی و یقین است. بنا بر این آیا واجب است که علم- در جایی که ممکن است - مستند به حواس ظاهری باشد مانند دیدن در دیدنی ها و شنیدن در شنیدنی ها و چشیدن در چشیدنی ها و به همین صورت؛ پس اگر علم قطعی به چیزی - از غیر مبادی حسی حتی در دیدنی ها - از شنیدنی که مفید علم قطعی است پیدا شود، شهادت جایز نیست، یا علم قطعی با هر سببی باشد کفایت می کند مانند علمی که از تواتر و شهرت پیدا می شود؛ دو وجه است، انشبه دومی است. البته جواز شهادت در جایی که علم از امور غیر عادی مانند جفر و رمل حاصل شود مشکل است؛ اگرچه برای خود عالم حجت است.

مسأله ۲- التسامع و الإستفاضه إن أفادا العلم يجوز الشهادة بهما لا لمجرد الإستفاضه بل لحصول العلم. و حينئذ لا ينحصر فى أمور خاصة كالوقف و الزوجية و النسب و الولاء و الولاية و نحوها، بل تجوز فى المبصرات و المسموعات إذا حصل منهما العلم القطعى، و إن لم يفدا علماً و إنما أفادا ظناً و لو متاخماً للعلم لا يجوز الشهادة بالمسبب، نعم يجوز الشهادة بالسبب بأن يقول : إن هذا مشهور مستفيض، أو إنى أظن ذلك أو من الإستفاضه.

مسأله ۲ - تسامع (شیاع) و استفاضه (مرحله ای از شهرت است) اگر مفید علم باشند، شهادت به آن ها، نه به جهت مجرد استفاضه، بلکه به جهت حصول علم جایز است و در این صورت انحصار به امور خاصی مانند وقف و زوجیت و نسب و ولاء و ولایت و مانند این ها ندارد، بلکه در دیدنی ها و شنیدنی ها در صورتی که از تسامع و استفاضه علم قطعی پیدا شود، جایز است. و اگر مفید علم نباشند و فقط مفید ظن - ولو نزدیک به علم - باشند، شهادت به مسبب

جایز نیست؛ البته شهادت به سبب جایز است، به این که می‌گوید: «این مشهور و مستفیض است» یا «چنین گمان دارم» یا از استفاضه چنین گمان می‌کنم.

مسأله ۳- هل يجوز الشهادة بمقتضى اليد و البينة و الإستصحاب و نحوها من الأمارات و الأصول الشرعية، فكما يجوز شراء ما فى يده أو ما قامت البينة على ملكه أو الإستصحاب كذلك تجوز الشهادة على الملكية و بالجملة يجوز الاتكال على ما هو حجة شرعية على الملك ظاهراً فيشهد بأنه ملك مريداً به الملكية فى ظاهر الشرع؟ وجهان، أوجههما عدم الجواز إلا مع قيام قرائن قطعية توجب القطع، نعم تجوز الشهادة بالملكية الظاهرية مع التصريح به، بأن يقول: هو ملك له بمقتضى يده أو بمقتضى الإستصحاب لا بنحو الإطلاق، و وردت رواية بجواز الشهادة مستنداً إلى اليد و كذا الإستصحاب.

مسأله ۳- آیا شهادت به مقتضای ید و بینه و استصحاب و مانند این‌ها از امارات و اصول شرعیه جایز است، پس همان طوری که خریدن آنچه که در دست او است یا بینه یا استصحاب بر ملک او قائم است جایز است، همچنین شهادت بر ملکیت هم جایز می‌باشد و خلاصه تکیه کردن بر آنچه که ظاهراً حجت شرعی بر ملک است جایز می‌باشد پس شهادت می‌دهد به این که آن ملک است در حالی که اراده می‌کند ملکیت را در ظاهر شرع؟ دو وجه است، که وجه ترین آن‌ها عدم جواز است مگر با قیام قرائن قطعی که موجب قطع باشند. البته شهادت به ملکیت ظاهری با تصریح به آن، به این که بگوید: این ملک او است به مقتضای ید او یا به مقتضای استصحاب؛ نه به طور مطلق، جایز می‌باشد. و روایتی به جواز شهادتی که مستند به ید می‌باشد وارد شده است. و همچنین است استصحاب.

مسأله ۴- يجوز للأعمى و الأصم تحمل الشهادة و أدائها إذا عرفاً الواقعة، و تقبل منهما، فلو شاهد الأصم الأفعال جازت شهادته فيها، و هى مطروحة و لو سمع الأعمى و عرف صاحب الصوت علماً جازت « يؤخذ بشهادته فى القتل بأول قوله لا الثانى » و فى رواية شهادته، و كذا يصح للأخرس تحمل الشهادة و أدائها، فإن عرف الحاكم إشارته يحكم، و إن جهلها اعتمد فيها على مترجمين عدلين، و تكون شهادته أصلاً، و يحكم بشهادته.

مسأله ۴- برای نابینا و ناشنوا تحمل شهادت و ادای آن، اگر واقعه را بدانند، جایز است؛ پس اگر شخص ناشنوا افعال را مشاهده کند شهادت او در آن‌ها جایز است و در روایتی است که: شهادت او در قتل به اولین قولش - نه به دومى - مأخوذ است، ولى این روایت کنار گذاشته شده است. و اگر نابینا بشنود و صاحب صدا را از روی علم بشناسد، شهادتش جایز است. و همچنین تحمل شهادت و ادای آن برای شخص لال صحیح است؛ پس اگر حاکم اشاره او را بداند، حکم می‌کند و اگر اشاره او را نفهمد، در آن به دو مترجم عادل اعتماد می‌کند. و شهادت شخص لال اصل می‌باشد و حاکم به واسطه شهادت او حکم می‌نماید.

القول فى أقسام الحقوق

اقسام حقوق

مسأله ۱- الحقوق على كثرتها قسماً : حقوق الله تعالى و حقوق الآدميين، أما حقوق الله تعالى فقد ذكرنا في كتاب الحدود أن منها ما يثبت بأربعة رجال أو يثبت بثلاثة رجال و امرأتين، و منهما برجلين و أربع نساء، و منها ما يثبت بشاهدين فليراجع إليه.

مسأله ۱ - حقوق - با کثرتی که دارد - دو قسم است: حقوق خدای تعالی و حقوق آدمی. اما حقوق خدای تعالی را به تحقیق در کتاب حدود ذکر کردیم، به این که بعضی از آن ها است که با چهار مرد یا با سه مرد و دو زن ثابت می شود و بعضی از آن ها با دو مرد و چهار زن و بعضی از آن ها است که با دو شاهد ثابت می شود؛ پس به آن جا مراجعه شود.

مسأله ۲- حق الآدمی على أقسام : منها - ما يشترط في إثباته الذكورة فلا يثبت إلا بشاهدين ذكرين كالطلاق، فلا يقبل فيه شهادة النساء لا منفردات و لا منضمت، و هل يعم الحكم أقسامه كالخلع و المبرأة؟ الأقرب نعم إذا كان الاختلاف في الطلاق، و أما الاختلاف في مقدار البذل فلا، و لا فرق في الخلع و المبرأة بين كون المرأة مدعية أو الرجل على إشكال في الثاني.

مسأله ۲ - حق آدمی بر چند قسم است: بعضی از آن ها در اثباتش مرد بودن شرط است؛ پس ثابت نمی شود مگر به دو شاهد مرد، مانند طلاق، بنا بر این در طلاق، شهادت زن ها - نه جداگانه و نه به ضمیمه مرد ها - قبول نمی شود. و آیا این حکم اقسام طلاق را شامل می شود مانند خلع و مبارات؟ اقرب آن است که شامل می شود، در صورتی که اختلاف در طلاق باشد و اما اگر اختلاف در مقدار بذل باشد، شامل نمی شود. و در خلع و مبارات، بین این که زن مدعی باشد یا مرد - با اشکالی که در دومی هست - فرق نمی کند.

مسأله ۳- قيل ما يكون من حقوق الآدمی غير المالیة و لم يقصد منه المال لا تقبل شهادة النساء فيها لا منفردات و لا منضمت، و مثل ذلك بالإسلام و البلوغ و الولاء و الجرح و التعديل و العفو عن القصاص و الوكالة و الوصايا و الرجعة و عيوب النساء و النسب و الهلال، و ألحق بعضهم الخمس و الزكاة و النذر و الكفارة، و الضابط المذكور لا يخلو من وجه و إن كان دخول بعض الأمثلة فيها محل تأمل، و تقبل شهادتهن على الرضاع على الأقرب.

مسأله ۳ - بعضی گفته اند: از حقوق آدمی غیر از حقوق مالی و غیر از حقوقی که مقصود از آن مال است، شهادت زنان در آن ها قبول نیست؛ نه جداگانه و نه به ضمیمه مرد ها و برای این مثال زده شده است به اسلام و بلوغ و ولاء و جرح و تعدیل و عفو از قصاص و وکالت و وصایا و رجوع و عیوب زن ها و نسب و هلال. و بعضی از فقها، ملحق کرده است خمس و زکات و نذر و کفاره را. و ضابطه مذکور خالی از وجه نیست؛ اگرچه دخول بعضی از مثال ها در این ضابطه محل تأمل است. و شهادت زن ها بر رضاع بنابر اقرب قبول است.

مسأله ۴- من حقوق الآدمی ما يثبت بشاهدين، و يشاهد و امرأتين و يشاهد و يمين المدعى، و بامرأتين و يمين المدعى، و هو كل ما كان مآلاً أو المقصود منه المال كالديون بالمعنى الأعم، فيدخل فيها القرض و ثمن المبيع و السلف و غيرها ممّا في الذمة، و كالغصب و عقود المعاوضات مطلقاً و الوصية له، و الجنائية التي توجب الدية كالخطأ و شبه العمد و قتل الأب و ولده و المسلم الذمي و المأمومة و الجائفة و كسر العظام و غير ذلك ممّا كان متعلق الدعوي فيها مآلاً أو مقصوداً منها المال، فجميع ذلك تثبت بما ذكر حتى بشهادة المرأتين و اليمين على الأظهر، و تقبل شهادتهن في النكاح إذا كان معهن الرجل.

مسأله ۴ - از حقوق آدمی حقوقی است که با دو شاهد مرد؛ و با یک شاهد مرد و دو زن؛ و با یک شاهد مرد و قسم مدعی؛ و با دو زن و قسم مدعی ثابت می‌شود. و آن هر چیزی است که مال یا مقصود از آن، مال باشد، مانند دیون به معنای اعم آن؛ پس قرض و ثمن مبیع و سلف و غیر آن‌ها از آنچه که در ذمه است داخل دیون می‌باشد. و مانند غصب و عقود معاوضات به طور مطلق و وصیت برای آدمی و جنایتی که موجب دیه است مانند خطا و شبه عمد و کشتن پدر فرزندش را و مسلمان ذمی را و جراحت مأمومه و جراحت جائفه و شکستن استخوان‌ها و غیر این‌ها از آنچه که متعلق دعوی در آن‌ها، مال یا مقصود از آن مال باشد، پس همه این‌ها به آنچه که ذکر شد حتی به شهادت دو زن و قسم بنابر اظهر، ثابت می‌شود. و شهادت زنان در ازدواج، در صورتی که با آن‌ها مرد باشد، قبول است.

مسأله ۵ - فی قبول شهادتهن فی الوقف وجه لا یخلو عن إشکال، و تقبل شهادتهن فی حقوق الأموال کالأجل و الخيار و الشفعة و فسخ العقد المتعلق بالأموال و نحو ذلک هی حقوق آدمی، و لا تقبل شهادتهن فیما یوجب القصاص.

مسأله ۵ - در قبول شهادت زن‌ها در وقف وجهی است که خالی از اشکال نمی‌باشد. و شهادت زن‌ها در حقوق متعلق به اموال مانند مدت و خيار و شفعة و فسخ عقدی که به اموال تعلق دارد و مانند این‌ها از آنچه که حقوق آدمی باشد، قبول می‌شود. و شهادت آن‌ها در آنچه که موجب قصاص است قبول نمی‌باشد.

مسأله ۶ - من حقوق الآدمی ما یتثبت بالرجال و النساء منفردات و منضمت، و ضابطه کل ما یعسر اطلاع الرجال علیه غالباً کالولادة و العذرة و الحيض و عیوب النساء الباطنة كالقرن و الرق و القرحة فی الفرج دون الظاهرة كالعرج و العمی.

مسأله ۶ - برخی از حقوق آدمی است که به مردان و زنان به تنهایی و یا با همدیگر ثابت می‌شود؛ و ضابطه آن هر چیزی است که اطلاع پیدا کردن مردان بر آن، غالباً سخت است، مانند ولادت و بکارت و حیض و عیوب باطنی زنان مانند قرن و رتق و قرحه در فرج زنان، نه عیوب ظاهری مانند لنگی و کوری.

مسأله ۷ - کل موضع تقبل شهادة النساء منفردات لا یتثبت بأقل من أربع، نعم تقبل شهادة المرأة الواحدة بلا یمین فی ربع میراث المستهل و ربع الوصیة، و الاثنتین فی النصف، و الثلاث فی ثلاثة أرباع، و الأربع فی الجميع، و لا یلحق بها رجل واحد، و لا یتثبت به أصلاً.

مسأله ۷ - هر جایی که شهادت زنان به طور جداگانه قبول می‌شود به کمتر از چهار زن ثابت نمی‌شود. البته شهادت یک زن بدون قسم در ربع میراث مستهل (کودکی که زنده به دنیا آمده و سپس مرده) و ربع وصیت و شهادت دو زن در نصف و سه زن در سه چهارم و چهار زن در تمام آن قبول است و به زن یک مرد ملحق نمی‌شود و اصلاً با شهادت او ثابت نمی‌شود.

فروع:

الأول - الشهادة لیست شرطاً فی شیء من العقود و الایقات إلا الطلاق و الظهار

اول: شهادت در هیچ یک از عقود و ایقاعات شرط نیست مگر در طلاق و ظهار.

الثانی - حکم الحاکم تبع للشهادة، فإن كانت محققة نفذ الحكم ظاهراً و واقعاً، و إلا نفذ ظاهراً لا واقعاً، و لا يباح للمشهود له ما حكم الحاکم له مع علمه ببطالان الشهادة، سواء كان الشاهدان عالمين ببطالان شهادتهما أو معتقدين بصحتها.

دوم: حکم حاکم تابع شهادات می باشد؛ پس اگر شهادات مطابق با واقع باشد حکم ظاهراً و واقعاً نافذ است؛ و گر نه ظاهراً نافذ است، نه واقعاً و آنچه که حاکم حکم کرده است برای مشهود له، با علم او به این که شهادات باطل است برایش مباح نیست؛ خواه دو شاهد، بطلان شهادتشان را بدانند یا صحت آن را اعتقاد داشته باشند.

الثالث - الأحوط وجوب تحمل الشهادة إذا دعى إليه من له أهلية لذلك، و الوجوب على فرضه كفائي لا يتعين عليه إلا مع عدم غيره ممن يقوم بالتحمل، و لا إشكال في وجوب أداء الشهادة إذا طلبت منه، و الوجوب ههنا أيضاً كفائي.

سوم: احوط (وجوبی) وجوب تحمل شهادات است برای کسی که اهلیت آن را دارد، در صورتی که به آن دعوت شود و وجوب آن - در فرض وجوب - کفایی است و بر او متعین نمی باشد مگر این که غیر از او کسی نباشد که آن را تحمل نماید. و در وجوب ادای شهادات در صورتی که از او مطالبه شود - اشکالی نیست و این وجوب هم در اینجا کفایی است.

شهادات بر شهادات

مسألة ۱ - تقبل الشهادة على الشهادة في حقوق الناس عقوبة كانت كالقصاص أو غيرها كالطلاق و النسب، و كذا في الأموال كالدين و القرض و الغصب و عقود المعاوضات، و كذا ما لا يطلع عليه الرجال غالباً كعيوب النساء الباطنة و الولادة و الإستهلال، و غير ذلك مما هو حق آدمي.

مسألة ۱ - شهادات بر شهادات در حقوق الناس، خواه عقوبت باشد مانند قصاص یا غیر آن مانند طلاق و نسب و همچنین در اموال مانند دین و قرض و غصب و عقود معاوضات، قبول است. و همچنین است آنچه که مردان غالباً بر آن اطلاع پیدا نمی کنند مانند عیوب باطنی زنان و ولادت و استهلال (زنده به دنیا آمدن بچه) و غیر این ها از آنچه که حق آدمی است.

مسألة ۲ - لا تقبل الشهادة على الشهادة في الحدود، و يلحق بها التعزيرات على الأحوط لو لم يكن الأقوي، و لو شهد شاهدان بشهادة شاهدين على السرقة لا تقطع، و لابد في الحدود من شهادة الأصل سواء كانت حق الله محضاً كحد الزنا و اللواط أو مشتركة بينه تعالى و بين الآدمي كحد القذف و السرقة.

مسألة ۲ - شهادات بر شهادات، در حدود قبول نمی شود و تعزیرات، بنابر احوط (وجوبی) - اگر اقوی نباشد - به حدود ملحق است. و اگر دو شاهد به شهادات دو شاهد بر سرقت، شهادات دهند دست قطع نمی شود. و در حدود حتماً باید شهادات شهود اصلی باشد، خواه حق الله محض باشد مانند حد زنا و لواط، یا مشترک بین حق الله تعالی و بین حق آدمی باشد، مانند حد قذف و سرقت.

مسأله ۳- إنما لا تقبل الشهادة على الشهادة في الحدود لإجراء الحد و أما في سائر الآثار فتقبل، فإذا شهد الفرع بشهادة الأصل بالسرقة لا تقطع لكن يؤخذ المال منه، و كذا يثبت بها نشر الحرمة بأم الموطوء و أخته و بنته، و كذا سائر ما يترتب على الواقع المشهود به غير الحد.

مسأله ۳ - شهادت بر شهادت در حدود، فقط برای اجرای حدود قبول نیست و اما در بقیه آثار قبول می شود؛ پس اگر شاهد فرعی به شهادت شاهد اصلی به سرقت شهادت دهد، قطع دست نمی شود، لیکن مال از او گرفته می شود. و همچنین سرایت حرمت به شهادت شاهد فرعی، در مادر کسی که وطی شده و خواهر و دختر او ثابت می شود. و همچنین است بقیه آنچه که بر واقع مشهود به - غیر از حد - مترتب می شود.

مسأله ۴- تقبل شهادة الفرع في سائر حقوق الله غير الحد، كالزكاة والخمس و أوقاف المساجد و الجهات العامة بل و الأهل أيضاً

مسأله ۴ - شهادت فرع در تمام حقوق الله غیر از حد قبول است، مانند زکات و خمس و اوقاف مسجدها و جهات عام، بلکه و همچنین هلال ماه ها.

مسأله ۵- لا تقبل شهادة فرع الفرع كالشهادة على الشهادة على الشهادة و هكذا.

مسأله ۵ - شهادت فرع فرع، مانند شهادت بر شهادت و به همین صورت، قبول نیست.

مسأله ۶- يعتبر في الشهادة على الشهادة ما يعتبر في شهادة الأصل من العدد و الأوصاف، فلا تثبت بشهادة الواحد، فلو شهد على كل واحد اثنان أو شهد اثنان على شهادة كل واحد تقبل، و كذا لو شهد شاهد أصل و هو مع آخر على شهادة أصل آخر، و كذا لو شهد شاهدان على شهادة المرأة فيما جازت شهادتها.

مسأله ۶ - در شهادت بر شهادت، آنچه که در شهادت اصل - از عدد و اوصاف - معتبر است در شهادت فرع هم معتبر می باشد؛ پس با شهادت یک نفر ثابت نمی شود. پس اگر بر هر یک، دو نفر شهادت بدهند یا دو نفر بر شهادت هر یک شهادت بدهند قبول است. و همچنین است اگر شاهد اصلی در حالی که با دیگری باشد، بر شهادت شاهد اصلی دیگری شهادت بدهد. و همچنین است اگر دو شاهد بر شهادت زن - در جایی که شهادت زن جایز است - شهادت بدهند.

مسأله ۷- لا تقبل شهادة النساء على الشهادة فيما لا تقبل فيها شهادتهن منفردات أو منضعات، فهل تقبل فيما تقبل شهادتهن كذلك؟ فيه قولان أشبههما المنع.

مسأله ۷ - شهادت زنان بر شهادت، در جایی که شهادت زنان - جداگانه یا به ضمیمه مردها - قبول نمی شود، قبول نیست. و آیا در جایی که شهادت آن ها این چنین (جداگانه یا به ضمیمه مردان) قبول است، قبول می شود؟ در آن دو قول است که اشبه آن ها منع می باشد.

مسأله ۸- الأقوي عدم قبول شهادة الفرع إلا لعذر يمنع حضور شاهد الأصل لإقامتها لمرض أو مشقة يسقط بهما وجوب حضوره، أو لغيبة كان الحضور معها حرجاً و مشقة، و من المنع الحبس المانع عن الحضور.

مسأله ۸- بنابر اقوى شهادت فرع قبول نیست، مگر این که عذری باشد که مانع حضور شاهد اصلی جهت اقامه شهادت است؛ مثلاً به خاطر بیماری یا مشقتی که وجوب حضور او به سبب آن‌ها ساقط است یا به خاطر غائب بودن که حضورش با آن حرج و مشقت داشته باشد و زندانی بودن که مانع حضور او باشد از این قبیل است.

مسأله ۹- لو شهد الفرع على شهادة الأصل فأنكر شاهد الأصل فإن كان بعد حكم الحاكم فلا يلتفت إلى الإنكار، و إن كان قبله فهل تطرح بينه الفرع أو يعمل بأعدهما و مع التساوي تطرح الشهادة؟ وجهان.

مسأله ۹- اگر فرع بر شهادت اصل شهادت بدهد، سپس شاهد اصلی انکار نماید پس اگر بعد از حکم حاکم است، اعتنایی به انکار او نمی‌شود و اگر قبل از حکم حاکم باشد آیا بینة فرع رد می‌شود یا به اعدل آن‌ها عمل می‌شود؛ و با تساوی آن‌ها، شهادت رد می‌گردد؟ دو وجه است.

ملحقات

مسأله ۱- يشترط في قبول شهادة الشاهدين تواردهما على الشيء الواحد، فان اتفقا حكم بهما، و الميزان اتحاد المعنى لا اللفظ، فان شهد أحدهما بأنه غصب و الآخر بأنه انتزع منه قهراً، أو قال أحدهما: باع و الآخر ملكه بعوض تقبل، و لو اختلفا في المعنى لم تقبل فان شهد أحدهما بالبيع و الآخر بإقراره بالبيع و كذا لو شهد أحدهما بأنه غصبه من زيد و الآخر بأن هذا ملك زيد لم تردا على معنى واحد، لأن الغصب منه أعم من كونه ملكاً له.

مسأله ۱- در قبول شهادت دو شاهد، وارد شدن آن‌ها بر یک چیز شرط است؛ پس اگر هر دو اتفاق نمایند، به شهادت آن‌ها حکم می‌شود و معیار، اتحاد در معنی است نه لفظ؛ پس اگر یکی از آن‌ها شهادت دهد به این که: او غصب نموده و دیگری شهادت بدهد به این که: آن را به زور از کسی گرفته، یا یکی از آن‌ها بگوید: فروخت و دیگری بگوید: در مقابل عوض، تملیک کرد، قبول می‌شود. و اگر در معنی اختلاف کنند قبول نیست؛ پس اگر یکی از آن‌ها به بیع و دیگری به اقرار او به بیع شهادت بدهد و همچنین اگر یکی از آن‌ها شهادت بدهد به این که: از زید غصب نموده و دیگری شهادت بدهد به این که: این ملک زید است، بر یک معنی وارد نشده‌اند؛ زیرا غصب از زید اعم است از این که آن چیز ملک او باشد.

مسأله ۲- لو شهد أحدهما بشيء و شهد الآخر بغيره فان تكاذبا سقطت الشهادتان، فلا مجال لضم يمين المدعى، و إن لم يتكاذبا فان حلف مع كل واحد يثبت المدعى، و قيل يصح الحلف مع أحدهما في صورة التكاذب أيضاً، و الأشبه ما ذكرناه.

مسأله ۲ - اگر یکی از آن‌ها به چیزی شهادت بدهد و دیگری به غیر آن شهادت دهد، پس اگر همدیگر را تکذیب نمودند هر دو شهادت، ساقط می‌شود و مجال برای ضمیمه بخورد مدعا ثابت می‌شود. و بعضی گفته اند که: قسم با یکی از آن‌ها در صورتی که همدیگر را تکذیب هم نمودند صحیح است، ولی اشبه آن است که ما ذکر کردیم.

مسأله ۳ - لو شهد أحدهما بأنه سرق نصاباً غدوة و الآخر بأنه سرق نصاباً عشية لم يقطع و لم يحكم يرد المال، و كذا لو قال الآخر سرق هذا النصاب بعينه عشية.

مسأله ۳ - اگر یکی از آن‌ها شهادت بدهد که او در صبح به حدّ نصاب دزدی کرد و دیگری شهادت دهد که در شب به حدّ نصاب دزدی کرد، دستش قطع نمی‌شود و به برگرداندن مال محکوم نمی‌شود. و همچنین است اگر دیگری بگوید: همین نصاب را بعینه شب دزدید.

مسأله ۴ - لو اتفق الشاهدان في فعل و اختلفا في زمانه أو مكانه أو وصفه بما يوجب تغاير الفعلين لم تكمل شهادتهما، كما لو قال أحدهما: سرق ثوباً في السوق و الآخر سرق ثوباً في البيت، أو قال أحدهما: سرق ديناراً عراقياً و قال الآخر: سرق ديناراً كويتياً، أو قال أحدهما: سرق ديناراً غدوة و الآخر عشية، فإنه لم يقطع و لم يثبت الغرم إلا إذا حلف المدعى مع كل واحد فإنه يغرم الجميع، فلو تعارض شهادتهما تسقط، و لا يثبت بهما شيء و لو مع الحلف، و كذا لو تعارضت البيئتان سقطتا على الأشبه، كما لو شهدت إحدهما بأنه سرق هذا الثوب أول زوال يوم الجمعة في النجف و شهدت الأخرى بأنه سرق هذا الثوب بعينه أول زوال هذا اليوم بعينه في بغداد، و لا يثبت بشيء منها القطع و لا الغرم.

مسأله ۴ - اگر هر دو شاهد در کاری متفق باشند، ولی در زمان یا مکان یا وصف آن به طوری که موجب تغاير دو فعل باشد اختلاف کنند، شهادت آن‌ها کامل نیست؛ مانند این که یکی از آن‌ها بگوید: لباس را در بازار دزدید و دیگری بگوید: لباس را در خانه دزدید؛ یا یکی از آن‌ها بگوید: یک دینار عراقی دزدید و دیگری بگوید: یک دینار کویتی دزدید؛ یا یکی از آن‌ها بگوید: صبح یک دینار دزدید و دیگری بگوید: شب دزدید، پس در صورت اختلاف، دست او قطع نمی‌شود و غرامت ثابت نمی‌گردد؛ مگر این که مدعی با هر یک از آن‌ها قسم بخورد پس باید همه را غرامت بدهد. و اگر شهادت آن‌ها تعارض نمایند، ساقط می‌شوند و چیزی به آن‌ها ثابت نمی‌شود ولو این که با قسم باشد. و همچنین است اگر دو بیّنه تعارض کنند، بنابر اشبه، ساقط می‌شوند: مانند این که یکی از آن‌ها شهادت بدهد به این که او این لباس را اول ظهر روز جمعه در نجف دزدیده است و دیگری شهادت بدهد که عین همین لباس را اول همین روز در بغداد دزدیده است، که به وسیله آن‌ها نه قطع دست و نه غرامت ثابت نمی‌شود.

مسأله ۵ - لو شهد أحدهما أنه باع هذا الثوب أول الزوال في هذا اليوم بدینار و شهد آخر أنه باع أول الزوال بدینارین لم يثبت و سقطتا، و قيل كان له المطالبة بأيهما شاء مع اليمين، و فيه ضعف، و لو شهد له مع كل واحد شاهد آخر قيل ثبت الدیناران، و الأشبه سقوطهما، و كذا لو شهد واحد بالإقرار بألف و الآخر بألفین في زمان واحد سقطتا، و قيل يثبت بهما الألف و الآخر بانضمام اليمين إلى الثاني، و هو ضعيف، فالضابط أن كل مورد وقع التعارض سقط المتعارضان بيّنه كانا أو شهادة واحدة، و مع عدم التعارض عمل بالبيّنة و تثبت مع الواحد و يمين المدعى الدعوي.

مسأله ۵ - اگر یکی از آن‌ها شهادت بدهد که او این لباس را اول ظهر در این روز، به یک دینار فروخت و دیگری شهادت بدهد که او این لباس را اول ظهر به دو دینار فروخت ثابت نمی‌شود و هر دو ساقط می‌گردند. و بعضی گفته اند که او حق مطالبه به هر کدام از آن‌ها را که بخواهد، همراه با قسم دارد، ولی در آن ضعف است. و اگر برای او با هر یک از آن‌ها، شاهد دیگری شهادت بدهد، بعضی گفته اند که: دو دینار ثابت می‌شود، ولی اشبه سقوط هر دو می‌باشد. و همچنین است اگر یکی به اقرار به هزار و دیگری به اقرار به دو هزار در یک زمان شهادت بدهند، هر دو ساقط می‌شوند. و بعضی گفته اند که به سبب آن‌ها هزار ثابت می‌شود و هزار دیگر با انضمام قسم به دومی ثابت می‌شود، ولی این ضعیف است. پس ضابطه این است که در هر موردی که تعارض واقع شود هر دو متعارض ساقط می‌شوند؛ خواه بینة باشند یا شهادت واحد؛ و با عدم تعارض، به بینة عمل می‌شود و دعوی با یک شاهد و قسم مدعی (نیز)، ثابت می‌شود.

مسأله ۶ - لو شهدا عند الحاكم و قبل أن يحكم بهما ماتا أو جنا أو أغمى عليهما حكم بشهادتهما، و كذا لو شهدا ثم زكيا بعد عروض تلک العوارض حكم بهما بعد التزكية، و كذا لو شهدا ثم فسقا أو كفرا قبل الحكم حكم بهما، بل لا يبعد ذلك لو شهد الأصل و حمل الفرع و كان الأصل عادلاً ثم فسق ثم شهد الفرع، و لا فرق في حدود الله تعالى و حقوق الناس في غير الفسق و الكفر، و أما فيهما فلا يثبت الحد في حقوق الله محضاً كحد الزنا و اللواط و في المشتركة بينه و بين العباد كالقذف و السرقة تردد، و الأشبه عدم الحد، و أما في القصاص فالظاهر ثبوته.

مسأله ۶ - اگر هر دو نزد حاکم شهادت بدهند و قبل از این که حاکم، حکم به آن‌ها نماید هر دو بمیرند یا دیوانه شوند یا بیهوش شوند، به شهادت آن‌ها حکم می‌شود. و همچنین است اگر هر دو شهادت بدهند سپس بعد از پیدا شدن آن عوارض تزکیه شوند، بعد از تزکیه حکم به آن‌ها می‌شود. و همچنین است اگر شهادت بدهند سپس قبل از حکم، فاسق یا کافر شوند به آن‌ها حکم می‌شود، بلکه اگر شاهد اصلی شهادت بدهد و فرع آن را تحمل کند و اصلی عادل باشد سپس فاسق گردد پس از آن فرع شهادت بدهد، بعید نیست که همین طور باشد. و در حدود خدای متعال و حقوق الناس در غیر فسق و کفر، فرقی نیست و اما در کفر و فسق، پس حدّ در حقوق الله محض مانند حدّ زنا و لواط، ثابت نمی‌شود و در حقوق خدای متعال که بین او و بندگان مشترک است مانند قذف و سرقت، تردد است و اشبه عدم حدّ است. و اما در قصاص ظاهراً ثابت است.

مسأله ۷ - قالوا: لو شهدا لمن يرثانه فمات قبل الحكم فانتقل المشهود به إليهما لم يحكم به لهما بشهادتهما، و فيه تردد و إشكال، و أشكل منه ما قيل: إنه لم يثبت بشهادتهما لشریکهما في الإرث، و الوجه في ذلك ثبوت حصّة الشریک.

مسأله ۷ - گفته اند: اگر برای کسی که از او ارث می‌برند، شهادت بدهند و این شخص، قبل از حکم بمیرد پس مشهود به، با شهادت شاهد‌ها به آن‌ها منتقل شود، حکم به آن برای آن‌ها نمی‌شود و در آن تردد و اشکال است. و مشکل تر از آن چیزی است که بعضی گفته اند: با شهادت آن‌ها برای شریکشان در ارث (چیزی) ثابت نمی‌شود، ولی در این صورت قول وجیه، ثبوت حصّة شریک است.

مسأله ۸- لو رجعا عن الشاهدان أو أحدهما عن الشهادة قبل الحكم و بعد الإقامه لم يحكم بها و لا غرم، فان اعترفا بالتعمد بالكذب فسقا، و إلا فلا فسق، فلو رجعا عن الرجوع فى الصورة الثانية فهل تقبل شهادتهما؟ فيه إشكال، فلو كان المشهود به الزنا و اعترف الشهود بالتعمد حدوا للقتل، و لو قالوا : أو همنا فلا حدّ على الأقوي

مسأله ۸- اگر هر دو شاهد یا یکی از آنها قبل از حکم و بعد از اقامه شهادت، از شهادت برگردند حکم به آن نمی شود و غرامتی نیست؛ پس اگر هر دو اعتراف کردند که عمداً دروغ گفته اند، فاسق شده اند و گرنه فسقی نیست. بنا بر این، اگر از رجوع در صورت دوم، برگردند آیا شهادتشان قبول می شود؟ در آن اشکال است. پس اگر مشهود به، زنا باشد و شهود اعتراف نمایند که دروغ گفته اند، حدّ قذف به آنها زده می شود و اگر بگویند: توهم کردیم، بنابر اقوی حدّی بر آنها نیست.

مسأله ۹- لو رجعا بعد الحكم و الإستيفاء و تلف المشهود به لم ينقض الحكم، و عليهما الغرم، و لو رجعا بعد الحكم قبل الإستيفاء فان كان من حدود الله تعالى نقض الحكم، و كذا ما كان مشتركاً نحو حد القذف و حدّ السرقة، و الأشبه عدم النقص بالنسبة إلى سائر الآثار غير الحدّ كحرمة أم الموطوء و أخته و بنته، و حرمة أكل لحم البهيمة الموطوءة، و قسمه مال المحكوم بالردة، و اعتداد زوجته، و لا ينقض الحكم على الأقوي فى ما عدا ما تقدم من الحقوق، و لو رجعا بعد الإستيفاء فى حقوق الناس لم ينقض الحكم و إن كانت العين باقية على الأقوي

مسأله ۹- اگر هر دو شاهد بعد از حکم و استیفای آن و تلف مشهود به برگردند، نقض حکم نمی شود و غرامت بر آنها می باشد. و اگر بعد از حکم و قبل از استیفا برگردند پس اگر از حدود الله تعالى باشد، حکم نقض می شود. و همچنین است آنچه که مشترک باشد مانند حدّ قذف و حدّ سرقت. و اشبه عدم نقض حکم است نسبت به سایر آثار، غیر از حدّ مانند حرمت مادر کسی که وطی شده و خواهر و دختر او و حرمت خوردن گوشت چهارپای وطی شده، و تقسیم مال کسی که محکوم به ارتداد است و عده نگهداشتن زوجه اش. و در غیر آنچه که از حقوق گذشت، بنابر اقوی حکم نقض نمی شود. و اگر هر دو بعد از استیفا در حقوق الناس برگردند، حکم نقض نمی شود، اگرچه بنابر اقوی عین باقی باشد.

مسأله ۱۰- إن كان المشهود به قتلاً أو جرحاً موجباً للقصاص و استوفى ثم رجعوا فان قالوا : تعمدنا اقتص منهم، و إن قالوا : أخطأنا كان عليهم الدية فى أموالهم، و إن قال بعضهم: تعمدنا و بعضهم: أخطأنا فعلى المقر بالتعمد القصاص و على المقر بالخطأ الدية بمقدار نصيبه، و لولى الدم قتل المقرين بالعمد أجمع و ردّ الفاضل عن دية صاحبه، و له قتل بعضهم و يرد الباقي قدر جنائيتهم.

مسأله ۱۰- اگر مشهود به، قتل یا جرحی باشد که موجب قصاص است و استیفا شود سپس برگردند پس اگر گفتند عمداً چنین کردیم، از آنها قصاص می شود. و اگر بگویند اشتباه کردیم، دیه بر آنها است در اموالشان. و اگر بعضی از آنان بگویند: عمداً چنین کردیم و بعضی دیگر بگویند اشتباه کردیم، بر کسی که مُقَرّ به عمد است قصاص و بر کسی که مُقَرّ به اشتباه است به اندازه سهمش دیه می باشد و ولّی دم، حق دارد همه کسانی را که اقرار به عمد کرده اند بکشد و زیاده از دیه طرفش را برگرداند. و حق دارد بعضی از آنها را به قتل برساند و بقیه به مقدار جنایتشان دیه رد نمایند.

مسأله - ۱۱ لو كان المشهود به ما يوجب الحد برجم أو قتل فإن استوفى ثم قال أحد الشهود بعد الرجم مثلاً: كذبت متعمداً و صدقه الباقون وقالوا: تعمدنا كان لولى الدم قتلهم بعد ردّ ما فضل من دية المرحوم وإن شاء قتل واحداً و على الباقيين تكمله ديتة بالحصص بعد وضع نصيب المقتول، و إن شاء قتل أكثر من واحد و ردّ الأولياء ما فضل من دية صاحبهم، و أكمل الباقون ما يعوز بعد وضع نصيب من قتل، و إن لم يصدق الباقون مضى إقراره على نفسه فحسب، فللولى قتله بعد رد فاضل الدية عليه، و له أخذ الدية منه بحصته.

مسأله ۱۱ - اگر مشهود به چیزی باشد که موجب حدّ با رجم یا قتل است، پس اگر استیفا شود سپس یکی از شهود بعد از رجم مثلاً بگوید: عمداً دروغ گفتم و بقیه او را تصدیق نمایند و بگویند عمداً دروغ گفتیم، ولی دم حق دارد بعد از رد آنچه که از دیه شخص مرجوم بیشتر است آن‌ها را بکشد. و اگر بخواهد یکی از آن‌ها را می‌کشد و تکمیل دیه او بعد از کم کردن سهم مقتول به عهده بقیه به مقدار حصه‌های آنان می‌باشد. و اگر بخواهد، بیشتر از یک نفر را می‌کشد و اولیای دم آنچه که از دیه طرفشان بیشتر است را رد می‌نمایند و بقیه شهود، آنچه را که کم می‌آید بعد از کم کردن سهم کسی که کشته شده، تکمیل می‌کنند. و اگر بقیه آن‌ها، او را تصدیق نکردند، اقرار او فقط بر خودش نافذ است، پس ولی دم حق دارد بعد از رد زیادی دیه به او، او را به قتل برساند و حق دارد از او به مقدار حصه اش دیه بگیرد.

مسأله - ۱۲ لو ثبت أنهم شهدوا بالزور نقض الحكم و استعيد المال إن أمكن، و إلا يضمن الشهود، و لو كان المشهود به قتلاً ثبت عليهم القصاص، و كان حكمهم حكم الشهود إذا رجعوا و أقروا بالتعمد، و لو باشر الولى القصاص و اعترف بالتزوير كان القصاص عليه لا الشهود و لو أقر الشهود أيضاً بالتزوير، و يحتمل فى هذه الصورة كون القصاص عليهم جميعاً، و الأول أشبه.

مسأله ۱۲ - اگر ثابت شود که آن‌ها شهادت ناحق داده اند، حکم نقض می‌شود و مال در صورت امکان برگردانده می‌شود و در غیر این صورت شهود، ضامن می‌باشند. و اگر مشهود به قتل باشد قصاص بر آن‌ها ثابت است و حکم آن‌ها حکم شاهدیهایی است که برگردند و اقرار کنند که عمداً دروغ گفته اند. و اگر ولی، مباشرت در قصاص داشته باشد و اعتراف به تزویر نماید قصاص بر او است، نه شهود؛ اگرچه شهود هم اقرار به تزویر نمایند. و احتمال دارد که قصاص در این صورت، بر همه آن‌ها باشد. ولی اولی اشبه است.

مسأله - ۱۳ لو شهد اثنان على رجل بسرقة فقطعت يده ثم ثبت تزويرهما فللولى القصاص منهما بعد ردّ نصف الدية إليهما، و من واحد منهما و يرد الآخر ربع الدية إلى صاحبه، و لو رجعا فى الفرض فان قالوا: تعمدنا فمثل التزوير، و إن قالوا: أوهمنا و كان السارق فلاناً غيره أغرمنا دية اليه، و لم يقبل شهادتهما على الآخر.

مسأله ۱۳ - اگر دو نفر بر مردی به سرقت شهادت دهند پس دست او قطع شود، سپس تزویر آن‌ها ثابت شود، ولی حق دارد بعد از رد نصف دیه به آن‌ها، هر دو را قصاص نماید. و حق دارد یکی از آن‌ها را قصاص کند و دیگری ربع دیه را به صاحبش برگرداند. و اگر در همین فرض برگردند، پس اگر بگویند عمداً چنین کردیم پس حکم در این صورت مثل تزویر است. و اگر بگویند توهم کردیم و دزد فلانی - غیر او - بوده است، دیه دست را غرامت می‌کشند و شهادت آن‌ها بر دیگری قبول نمی‌شود.

مسأله - ۱۴ لو شهدا بالطلاق ثم رجعا بعد حكم الحاكم لم ينقض حكمه، فإن كان الرجوع بعد دخول الزوج لم يضمن شيئا، وإن كان قبله ضمنا نصف مهر المسمى، و في هذا تردد.

مسأله ۱۴ - اگر به طلاق شهادت بدهند، سپس بعد از حکم حاکم برگردند، حکم او نقض نمی‌شود؛ پس اگر رجوع بعد از دخول زوج باشد ضامن چیزی نمی‌باشند و اگر قبل از آن باشد ضامن نصف مهر المسمى می‌باشند و در این تردد است.

مسأله - ۱۵ يجب أن يشهر شهود الزور في بلدهم أو حيههم لتجنب شهادتهم و يرتدع غيرهم، و يعزهم الحاكم بما يراه، و لا تقبل شهادتهم إلا أن يتوبوا و يصلحوا و تظهر العدالة منهم، و لا يجري الحكم فيمن تبين غلظه أو ردت شهادته لمعارضه بينه أخرى أو ظهور فسق بغير الزور.

مسأله ۱۵ - واجب است که شهود ناحق در شهر یا قبیله شان مشهور شوند تا از شهادت آنها اجتناب شود و غیر آنان از شهادت بر خلاف واقع خودداری نمایند. و حاکم به آنچه که صلاح می‌داند، آنها را تعزیر نماید. و شهادتشان قبول نمی‌شود مگر این که توبه کنند و صالح شوند و از آنها عدالت، آشکار شود. و این حکم در کسی که اشتباهش معلوم شود یا شهادتش به خاطر تعارض با بینه دیگری یا ظهور فسق - غیر از شهادت ناحق - رد گردد جاری نمی‌باشد.

با آرزوی موفقیت

تهیه و تنظیم:

رضا چوپانی / کارشناس ارشد حقوق خصوصی

→ برای عضویت در کانال تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای عضویت در خبررسان تلگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای عضویت و پیگیری صفحه اینستاگرام اختبار اینجا کلیک کنید ←

→ برای دریافت تازه ترین مطالب، در خبرنامه ایمیلی اختبار عضو شوید ←